ویژه سال
اتحاد ملی
و انسجام اسلامی
۹



از ازل تا ابد پیوند

اتحاد ملی و انسجام اسلامی در ادبیات

گردآورنده روزبه فروتنی

بسم الله الرحمن الرحیم

از ازل تا ابد پیوند: اتحاد ملی و انسجام اسلامی در ادب فارسی

نویسنده:

اداره کل پژوهش های اسلامی رسانه

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

از ازل تا ابد پیوند: اتحاد ملی و انسجام اسلامی در ادب فارسی

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : از ازل تا ابد پیوند /گردآوری روزبه فروتن پی ؛ تهیه کننده مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما .

مشخصات نشر : قم: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما : دفتر عقل، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۵۸ص.

فروست : مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما؛ ۱۲۶۹

ویژه سال اتحاد ملی و انسجام اسلامی؛ ۹

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۵۱۴۰۴

ص: ۱

اشاره

دیباچه

وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمیعًا وَ لا تَفَرَّقُوا. (آل عمران: ۱۰۳)

ادبیات، شناسنامه باورهای دینی، تمدن، تاریخ، فرهنگ و هنر، آداب و رسوم ملت هاست.

ادبیات، ظرفی است که مظروف های بسیاری را در خود جای داده است. در ادبیات، ردپای دین، جامعه، سیاست، علوم گوناگون و حتی صنعت را می توان آشکارا دید. ادبیات، جهانی بسیار گسترده است و گستردگی آن به گونه ای است که از خاک تا افلاک و در یک کلام، هستی و هر آنچه را در آن هست، در بر گرفته است. به عبارت دیگر، مظروفی به گستردگی هستی، به راحتی در ظرفی شگفت به نام «ادبیات» جای می گیرد.

ادبیات فارسی نیز با پیشینه غنی مذهبی و عرفانی، چهره خود را در عرصه ادبیات جهان اسلام و بین الملل می نمایاند. به تعبیری، ادبیات فارسی، ملکوت عشق است. بخش بزرگی از متون کهن و معاصر ادبیات فارسی را موضوع عشق تشکیل می دهد؛ عشقی که در آسمان ریشه دارد و شاخه های تناورش در ملکوت می شکوفد. بدیهی است این عشق، از مرزهای «خود» و «خودگرایی» می گذرد و به نوعی به عشق به آفریده های آن محبوب ازلی و ابدی می رسد.

ص: ۳

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست(۱)

در این مرحله است که عشق به هم نوعـان، جامعه، وطن، باورهای دینی و... در ادبیات فارسـی بیش از پیش بازتاب می یابـد و مفهوم «اتحـاد» مطرح می شود که وسـیله ای برای دفـاع از داشـته هـای افراد، قوم هـا یا ملت هایی است که هویت ملی و دینی مشترک دارند.

چاره ما نیست به جز اتحاد

این ره رشد است، فَنِعْمَ الرَّشاد(۲)

البته موضوع «اتحاد» گاه نیز در قالب استعاره و کنایه به کار گرفته می شود:

مورچگان را چو بُوَد اتفاق

شیر ژیان را بدرانند پوست(۳)

انسـان، موجودی اجتماعی است. بشـر در طول تاریـخ، با یاری هم نوعانش، خود و جامعه خویش را در مسـیر تکامل قرار داده است. به عبارت دیگر، «هم یاری» و «اتحاد»، در زنـدگی بشـر، درونی نیازی است که نمادی بزرگ از حقیقت نیازمندی انسان به انسانی دیگر به شمار می رود.

بنی آدم اعضای یک پیکرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

۱- کلیات سعدی، تصحیح: محمدعلی فروغی، تهران، ناهید، ۱۳۷۵، چ ۱.

۲- فَنِعْمَ الرَّشاد: چه خوب، راه یافتنی است. شعر از محمدتقی بهار.

۳- سعدی.

تو کز محنت دیگران بی غمی

نشاید که نامت نهند آدمی(۱)

«اتحاد» در ادبیات فارسی، گاهی به معنا و مفهوم «نفس واحده» آمده و این معنا در حقیقت، لقبی است بایسته و شایسته انسان های مؤمن و هم دین و هم کیش و اوج شرح نیاز مؤمن به مؤمن دیگر:

مؤمنان، بی حد، ولی ایمان، یکی

جسمشان، معدود، لیکن جان، یکی

جان گرگان و سگان از هم جداست

متحد، جان های شیران خداست

همچو آن یک نور خورشید سما

صد بود نسبت به صحن خانه ها

لیک، یک باشد همه انوارشان

چون که برگیری تو دیوار از میان

چون نماند خانه ها را قاعده

مؤمنان باشند نفس واحده(۲)

* * *

نقش من از چشم تو آواز داد

که منم تو، تو منی در اتحاد(۳)

۱- سعدی.

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم.

۳- مثنوی معنوی، دفتر دوم.

* * *

قطره ای کز بحر وحدت شد سفیر

هفت بحر آن قطره را باشد اسیر(۱)

موضوع «اتحاد ملی و انسجام اسلامی» می تواند یکی از برگ های شناسنامه هزار و چند صد ساله ادبیات ایران و جهان اسلام باشد. با توجه به اینکه رهبر فرزانه انقلاب، برای ایجاد هم بستگی بیشتر میان مسلمانان جهان و مبارزه با تفرقه افکنی های غرب و اندیشه های اسلام ستیزانه غربیان، سال ۱۳۸۶ خورشیدی را سال «اتحاد ملی و انسجام اسلامی» نام نهاده است، پرداختن به موضوع «اتحاد ملی و انسجام اسلامی» و به تبع آن، «وحدت اجتماعی» در ادبیات ضرورت می یابد.

در این راستا، پژوهشگر ارجمند جناب آقای روزبه فروتن پی درصدد برآمده تا موضوع و مفهوم اتحاد ملی و انسجام اسلامی را در متون ادب واکاوی نماید و تحفه اصحاب رسانه قرار دهد. با تشکر از تلاش ایشان، امید است دست مایه اصحاب رسانه ملی قرار گیرد.

انه ولی التوفیق

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلام صدا و سیما

۱- همان.

پیش گفتار

در ادبیـات کهن، به ویژه در نثر کهن فارسـی، نمونه هـای زیبایی در موضوع «اتحاد» یافت می شود که از آن جمله می توان به داسـتان «کـاوه آهنگر و ضـحاک مـاردوش» در جوامع الحکایـات عوفی و داسـتان «دوسـتی کبوتر و زاغ و...» در کلیله و دمنه اشاره کرد.

نثر کهن فارسـی در مقـایسه بـا شـعر، مفـاهیم و عبارت ها را آسان تر انتقال می دهـد. برای مثال، داسـتان «فتـح مکه» در کتاب قصـص الانبیاء با شـیوایی هرچه تمام تر و با نثری روان و زیبا نوشـته شـده است که اگر این داسـتان به نظم در می آمـد، بدون تردیـد، سادگی و بی پیرایگی و آشـکاری معانی نثر را نمی توانستیم در آن ببینیم. این امر موجب شـده است که در نثر، انتقال معنای کلام، راحت تر و ساده تر از نظم انجام پذیرد. بنگرید:

«در قصه، چنین آمده است که پیغامبر ما به عام حدیبیه با اهل مکه عهد کرده بود که هر که از ما به نزدیک شما آید، باز دهید و هر که از شما به نزدیک ما آید، باز دهیم و «بنو خزاعه» در عهد رسول بودند. روزی تنی چند از «بنو خزاعه» به «بنو بکر» می گذشـتند. ایشان را [بنو خزاعه] را بگرفتند و بکشـتند... «بنو خزاعه» پیش رسول آمدند و از او یاری خواستند، رسول کار رفتن، ساختن گرفت».

موضوع «اتحاد» در ادبیات معاصر، رنگ و بوی اجتماعی تری به ادبیات کهن

ص: ۷

فارسی، به خود گرفته است. این موضوع، به ویژه در ادبیات انقلاب (دفاع مقدس) و شعر پایداری فلسطین تجلی بیشتری می یابد تا بدانجا که مضمون «اتحاد ملی و انسجام اسلامی» را به طور کامل دربرمی گیرد و در قالب تشبیه و استعاره و کنایه و مجاز، رویکردهای اجتماعی و سیاسی چند دهه اخیر را در آیینه کلمات به تصویر می کشد. شعرهایی از این دست:

ما متصل به نام خدا ایستاده ایم

چون سرو، سرافراز و رها ایستاده ایم

ما از شرنگ آتش میثاق سرخوشیم

در وادی الست و بلی ایستاده ایم

قربانیان مسلخ عشقیم و منتظر

در وعده گاه سرخ مِنا ایستاده ایم

در شعر پایداری رندان پای دار

این است رمز حادثه: «ما ایستاده ایم»(۱)

* * *

فلک، رکاب کش آفتاب رای شماست

ظفر، سمند سحرخیز بادپای شماست

شب از کرانه سفر کرده است و صبح امید

گشوده شهپر زرین به راستای شماست

به جبهه های شکوه آفرین، به چرخ بلند

طنین قافله عشق، از درای شماست(۲)

۱- غلام رضا رحم دل.

۲- مشفق کاشانی.

* * *

بیا به مدرسه عشق ثبت نام کنیم

زلال زمزمه عاشقان به جام کنیم

طریق بندگی عشق را ز سر گیریم

به رغم رأی فرومایگان قیام کنیم

بسیجیانه به قلب سپاه شب بزنیم

به چشم شب زدگان، خواب را حرام کنیم(۱)

* * *

بزن ساز آتش به گاه نبرد

که رقاص خون برنشیند به گرد

به مردی فکن ناله در جان شب

به جانش بزن شعله سوز و تابت

شراری ز دل کن سوی آسمان

که آتش بگیرد دل کهکشان

به گردی فکن شیر را در قفس

هم از دشمن دین برآور نفس(۲)

* * *

ای زده شعله به شب، بارقه باورتان

پیش تا صبح ظفر، دست خدا باورتان

۱- عباس براتی پور.
۲- محمدتقی پور متقی م. پاسدار.

سینه سرخان مهاجر به شما رشک برند

که شفق وام گرفته است ز بال و پرتان

ای همه حامی اسلام، به هنگام نبرد

عرشیان بال گشایند فراز سرتان(۱)

ستاره نخست گفت:

پرچم سپیدت را بالا ببر

دوم گفت: از آتش دشمن نجات می یابی

...

تو آواز می خواندی

غزه، خانه من

غزه آواز من است

تو ایستاده ای

تیرباری در دست

تا تشنگان را سیراب کنی.

شعرهایت را

در غزه دزدیدند

وطنم!...(۲)

«اتحاد ملی» و «وطن دوستی» در ادبیات عصر مشروطه، در کنار مفهوم «اتحاد مسلمانان» مطرح می شود و بیشتر رنگ و بوی سیاسی دارد و این به دلیل

۱- زنده یاد سید حسن حسینی.

۲- عزالدین المناصره، شاعر مبارز فلسطین.

اثرگذاری و اثرپذیری مستقیم و غیرمستقیم ادبیات از فضای خاص سیاسی آن دوران است.

در شعر «عصر مشروطه» گاه مفاهیم ناب و اندیشه های نغز در باب اتحاد مسلمانان و اتحاد ملی یافت می شود:

خوش بود ار ملت اسلام نیز

دست بشویند ز کین و ستیز

زان که فزون است بداندیش ما

دشمن ملک و عدوی کیش ما

چاره ما نیست به جز اتحاد

این ره رشد است، فَنِعْمَ الرَّشاد(۱)

همچنین مضمون اتحاد مسلمانان در شعر محمد اقبال لاهوری به گونه ای نمود یافته است که بخشی از اندیشه جدانشدنی از شعرهای آن شاعر مبارز و صاحب اندیشه به شمار می رود تا بدانجا که وی را «بیدارگر راستین مسلمانان» می نامند.

چیست ملت ای که گویی: لا اِله!

با هزاران چشم بودن یک نگاه

اهل حق را حجت و دعوا یکی است

خیمه های ما جدا، دل ها یکی است

مرده ای؛ از یکْ نگاهی زنده شو

بگذر از بی مرکزی، پاینده شو

وحدت افکار و کردارآفرین

۱- محمدتقی بهار.

تا شوی اندر جهان، صاحب نگین

شعرهـای پروین اعتصـامی نیز از اجتماعی ترین آثار ادبیات فارسـی است که با زبان تمثیل و روایت، مفاهیم کوچک و بزرگ اجتمـاعی را در آیینه بیت های خویش به تصویر می کشـد. از نظر پروین، اتحـاد ملی بـا از بین رفتن فاصـله طبقاتی بین فقیر و غنی در جامعه تحقق می یابد که شاهد مثال آن در این مجموعه آمده است.

ص: ۱۲

فصل اول: جلوه های اجتماعی اتحاد ملی در نثر کهن پارسی

۱. داستان قیام کاوه آهنگر از جوامع الحکایات اثر محمد عوفی

... و گویند ضحاک، یک شب خوابی دید که سه تن در کوشک وی آمدند؛ یکی از ایشان عمودی داشت از آهن که سر او را بر شبه سر گاوی ساخته بودند. پس بدان گرز، سر او بکوفت و ضحاک بیدار شد و از این خواب، عظیم بترسید و جماعت منجمان دانا و اخترشناسان ماهر را حاضر گردانید و آن خواب با ایشان تقریر کرد. یکی از ایشان گفت: «نزدیک آمد که نوبت ملک و پادشاهی از تو به دیگری منتقل شود. و آن کس جوانی است که اکنون از مادر زاده است و تو را بر پدر وی دست بود و پدر او بر دست تو کشته شود و مادر او، او را از بیم تو به صحرایی برد و به گاوبانی دهد تا به شیرگاو او را بپرورد و بزرگ شود».

ضحاک از این حال اندیشمند شد و در طلب افریدون، کسان فرستاد. و گویند: افریدون پسر آبتین بود، از فرزندان طهمورث و زن او را فرانک نام بود. و در آن سال، افریدون از وی متولد شد و آثار بزرگی در ناصیه افریدون پدید بود، چنان که هر که او را می دیدی، بی گمان می شد که او را برای کارهای بزرگ آورده اند. و ضحاک در طلب او کسان فرستاد و از احوال چنین مولودی تفحص کردن گرفت،

تا او را خبر دادنـد که یکی از فرزنـدان طهمورث که از خاندان ملک و دودمان پادشاهی است، فرزندی متولد شده است و نام وی افریدون نهاده اند و آثار بزرگی در ناصیه او پیداست.

ضحاک کسان فرستاد، زن و فرزنـد او را نیافتنـد و آن زن، فرزند را در صحرا و کوه می گریزانید تا در میان دشت، مرغزاری دیـد و مـاده گـاوی در آن مرغزار چرا می کرد، چنـان که مثل آن گاو در حُسن و رنگ ندیـده بود. پس به گاوبان گفت که: «این فرزنـد را به تو خواهم سپرد تـا او را از شـیر این گـاو بپروری و در تربیت او شـفقت پـدری به جـای آری؛ که جمـاعتی از منجمان و کاهنان مرا گفته اند که تقدیر آفریدگار تعالی آن است که این پسر، روزی... ظلمت ظلم ضحاک به نور معدلت او منتفی شود».

آن مرد او را قبـول کرد و چـون کسـان ضـحاک در خـانه او (آن زن) شدنـد زن و کودک [افریـدون] را ندیدنـد، قصر او را بسوختند و خانه او را غارت کردند و همچنین چهارسال افریدون در آن صحرا می بود و ضحاک از طلب او نمی آسود تا او را خبر آوردند که چنین گاوی در فلان مرغزار چرا می کند و کودکی را به شـیر او می پرورند. و پیش از آنکه ضحاک کس به طلب او نامزد کردی، مادر وی را در خاطر افتاد که شایـد که کسـی به طلب او آیـد، و او را (افریدون) را به دست بلا بسپارد. پس بیامـد و پسـر را از آنجـا به دیگر زمین برد. و در کوهی جمـاعتی بودنـد زهـاد و عبـاد که ایشان را از عالم، کرانه (کناره) گرفته بودند. پسر را بدانجا برد و بدیشان سپرد. و ضـحاک کسان فرسـتاد و آن گاو را بکشـتند و هر چه در آن نواحی، سـتور بود، همه را به غارت بردند. و همچنین افریدون در حِجر عنایت الهی رعایت می یافت و در کنار دایه توفیق و عصـمت پرورش می دید، تا آن گاه که افریدون شانزده ساله شد و از مادر پرسید که: «پدر من که بود و حال او چه بود؟»

مادر، تمامت احوال با وی تقریر کرد.

پس افریـدون کمر کین طلبی بر میـان بست و مرد آهنگر را فرمود تـا گرزی بسـاخت گاو سـر و روی به بابل نهاد. و جمعی بر وی گرد آمدند و کار ضـحاک در هم شده بود. و سـبب آن بود که روزی متظلمی به در سـرای آمد کاوه نام و گفت: «مردی حدادم (آهنگرم) و گویی از مادر برای جورِ تو زاده ام، و پیش از این، به چند روز، یک پسر مرا برای ماران تو کشته اند. هنوز آن جراحت تازه است که پسـر دیگر مرا برده انـد و به موکلان سپرده. این چه دَرِ ظلم است که بر خلق خدای گشاده ای و این چه تیغ جور است که بر بندگان حق کشیده ای؟»

پس، از در سـرای او برون آمد و ندای مستغاث در داد و گفت: «ای اهل بابل و ای مظلومان بی حاصل! چرا تن در زبونی داده ایـد؟ چـون همه را یگـان و دوگـان بخواهـد کشت، بـاری، به نـامردی چرا کشـته می بایـد شـد؟» پس آن چرم را که در وقت آهنگری بر میان بستی تا از شـرر آتش، ضـرری به تن او نرسیدی، بر سر چوبی کرد. و غوغای بسیار (مردم بسیار) بر وی جمع شدند و به در سرای ضحاک آمدند و ضحاک خواست که با آن جماعت حرب کند. خلق از وی نفور (بیزار) شده بودند. و از ظلم او سیر آمده، کسی یاری نداد، تا به حکم اضطرار، قارن را که فرزند کاوه بود، باز داد.

و بدان سـبب غوغا (مردم بسـیار از هر قشـر) بدانستند که وی ضعیف است و مُعینی ندارد و سری می طلبیدند که لایق سروری باشـد، تا ناگاه، آفتاب افریدون از مطلع اقبال طلوع کرد و خلق چون او را بدیدند... و زمین ببوسـیدند (مطیع شدند). و او جمله را بنواخت و با کاوه و قارن به در سـرای ضـحاک آمـد و ضـحاک را بگرفتنـد و ــ چنان که در خواب دیـده بود ــ بدان گرز آهنگ او کرد. و به یک روایت آن است که [افریدون] سر او (ضحاک) را بدان گرز بکوفت... و به

روایت دیگر آن است که از پشت او دوالی کشید و او را بدان دوال ببست و در کوهی چاهی بود که او را در آن چاه انداخت.(۱)

۲. دوستی کبوتر و زاغ از کلیله و دمنه اثر ابوالمعالی نصرالله منشی

آورده اند که در ناحیت کشمیر، متَصَیَّدی (شکارگاهی) خوش و مرغزاری نَزِه (پاکیزه) بود که از عکس ریاحین او پَرِ زاغ چون دم طاووس نمودی و در پیش جمال او، دم طاووس به پر زاغ مانستی.

دِرَفشان لاله در وی چون چراغی

ولیک از دود او بر جانش داغی

شقایق بر یکی پای ایستاده

چو بر شاخ زمرد، جام باده

و در وی شکاری بسیار و اختلاف صیادان آنجا متواتر. زاغی در حوالی آن بر درخت بزرگ گشن، خانه داشت. نشسته بود و چپ و راست می نگریست. ناگاه صیادی بد حال خشن جامع، جالی (دامی) بر گردن و عصایی در دست، روی بدان درخت نهاد. بترسید و با خود گفت: این مرد را کاری افتاد که می آید و نتوان دانست که قصد من دارد یا از آن کس دیگر. من باری جای نگه دارم و می نگرم تا چه کند.

۱- سدیدالدین محمد عوفی، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، به کوشش: جعفر شعار، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳، چ ۱، صص ۵۶ _ ۵۹.

صیاد پیش آمد و جال (دام) باز کشید و حبه (دانه) بینداخت و در کمین بنشست. ساعتی بود. قومی (دسته ای) از کبوتران برسیدند و سر ایشان، کبوتری بود که او را مطوقه (طوق دار) گفتندی و در طاعت و مطاوعت او روزگار گذاشتندی. چندان که دانه بدیدند، غافل وار فرود آمدند و جمله در دام افتادند. و صیاد شادمان گشت و گرازان به تگ ایستاد تا ایشان را در ضبط آرد. و کبوتران اضطرابی می کردند و هر یک، خود را می کوشید. مطوقه گفت: «جای مجادله نیست، چنان باید که همگنان، استخلاص یاران را مهم تر از تخلص خود شناسند و حالی صواب آن باشد که جمله به طریق تعاون، قوّتی کنید تا دام از جای برگیریم؛ که رهایِشِ ما در آن است».

کبوتران فرمان وی بکردند و دام برکندند و سر خویش گرفت. و صیاد در پی ایشان ایستاد، بر آن امید که آخر درمانند و بیفتند. و زاغ با خود اندیشید که بر اثر ایشان بروم و معلوم گردانم که فرجام کار ایشان چه باشد؛ که من از مثل این واقعه ایمن نتوانم بود و از تجارب، برای دفع حوادث، سلاح ها توان ساخت.

و مطوقه چون بدید که صیاد در قفای ایشان است، یاران را گفت: این ستیزه روی در کار ما بجِدّ است و تا از چشم او ناپیدا نشویم، دل از ما برنگیرد. طریق آن است که سوی آبادانی ها و درختستان ها رویم تا نظر او از ما منقطع گردد و نومید و خایب بازگردد؛ که در این نزدیکی، موشی است از دوستان من. او را بگویم تا این بندها ببرد. کبوتران اشارت او را امام ساختند (از او متابعت کردند) و راه بتافتند و صیّاد بازگشت. و زاغ همچنان می رفت تا وجه مخرج ایشان (رهایی ایشان) پیش چشم کند و آن را ذخیرت ایام خویش گرداند.

و مطوقه به مسکن موش رسید. کبوتران را فرمود که فرود آیید. فرمان او نگاه داشتند و جمله بنشستند و آن موش را زبرا نام بود، با... و خرد بسیار، گرم و سرد

روزگار دیـده و خیر و شـرّ احوال مشاهدت کرده. و در آن مواضع از جهت گریزگاه روز حادثه، صد سوراخ ساخته و هر یک را در دیگری راه گشاده و تیمار آن فراخور حکمت و بر حسب مصـلحت بداشـته. مطوقه آواز داد که: «بیرون آی!» زبرا پرسید که: «کیست؟» نام بگفت، بشناخت و به تعجیل بیرون آمد.

چون او را در بند بلا بسـته دید، زه آب دیدگان بگشاد و بر رخسار، جوی ها براند و گفت: «ای دوست عزیز و رفیق موافق، تو را در این رنج که افکند؟...»

... و آن گاه به جدّ و رغبت، بندهای ایشان تمام ببرید و مطوقه و یارانش مطلق (رها) و ایمن بازگشتند.(۱)

۱- ابوالمعالی نصرالله منشی، کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح: مجتبی مینوی طهرانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰، چ ۲۰، صص ۱۵۸ _ ۱۶۱.

فصل دوم: جلوه های سیاسی و اجتماعی اتحاد ملی و اسلامی در شعر شاعران مشروطه

۱. جلوه های سیاسی اتحاد اسلامی در شعر شاعران عصر مشروطه

اشاره

شعر «عصر مشروطه» با تمام فراز و فرودهایش در کوشش شاعران برای طرح قالب های جدید شعری، از جنبه محتوا در اثرگذاری و اثرپذیری مستقیم و غیرمستقیم از فضای سیاسی خاص آن دوران قرار گرفت.

مضمون های سیاسی و اجتماعی در شعر عصر مشروطه فراوان یافت می شود و این معنا در شعر شاعرانی چون میرزاده عشقی، عارف قزوینی، فرخی یزدی و اشرف الدین گیلانی (نسیم شمال) بسیار تجلی یافته است.

اینک نمونه هایی چند از شعر عصر مشروطه را با موضوع «اتحاد ملی و انسجام اسلامی» می آوریم.

محمد تقی بهار (ملک الشعرا)

خوش بود از ملت اسلام نیز

دست بشویند ز کین و ستیز

زان که فزون است بداندیش ما

دشمن ملک و عدوی کیش ما

چاره ما نیست به جز اتحاد

این ره رشد است، فَنِعْمَ الرَّشاد

پند همین است خموش ای «بهار»

جوی دل پند نیوش ای «بهار»

چاره ما یاری دین است و بس

خاتمه الخیر همین است و بس

محمد فرخی یزدی

گر ز باد کبر و نار جهل، برتابیم روی

شاید آب رفته این خاک بازآید به جوی

لیک با این وضع ایران، مشکل است این گفت وگوی

چون که ما کردیم اکنون بر دو چیز زشت، خوی:

نیمه ای از حالت افسردگی، بی حالتیم

نیم دیگر، کار استبدادیان را آلتیم

این وطن در حال نزع و خصمش اندر پیش و پس

وه چه حال نزع، کو را نیست بیش از یک نفس

داروی او اتحاد و همت ما هست و بس

لیک این فریادها را کی بود فریادرس

ای هواخواهان ایران، نوبت مردانگی است

پای غیر آمد میان، نی وقت جنگ خانگی است

ابوالقاسم عارف قزوینی

سر به سر جهان

برده رایگان

تنگ دیدگان

بین طمع که باز چشمشان به ماست

ما چه هستیم

عجب بی پا و دستیم، چه شد مخمور و مستیم؟

همه عاجز کش و دشمن پرستیم

ز نادانی و غفلت زیردستیم

به رغم دوست، با دشمن نشستیم

کفر و دین به هم در مقاتله است

پیشرفت کفر در نفاق ماست

کعبه یک، خدا یک، کتاب یک

این همه دوییت؛ کجا رواست؟

بگذر از عناد

باید این که داد

دست اتحاد

کز لحد برون، دست مصطفاست.

ص: ۲۱

سیداشرف الدین حسینی گیلانی (نسیم شمال)

هله ای گروه مجاهدین! بشوید یک ره و یک دِلِه

بدهید جان به ره وطن، به نشاط و شادی و هلهله

شده حج اکبر ما، وطن، عرفات ما شده انجمن

همه جای بر به برو کفن، به طریق حاج به هروله

هله، مستبد به کنار شد، طبقات مظلمه خوار شد

به وطن دوباره بهار شد، بگریخت دی ز مقابله

به خدای کون و مکان قسم، به رسول عالمیان قسم

به خود امام زمان قسم، هله نیست وقت مجادله

بشوید همره و متحد، بکنید کوشش و جهد و جد

بکشید بر سر مستبد، ز مداد خون، خط باطله

۲. جلوه های سیاسی اتحاد اسلامی در شعر محمد اقبال لاهوری

از محمـد اقبـال لاـهوری، به عنوان بیـدارگر راستین مسـلمانان یاد می شود. در چنـد قرن اخیر، شاعری چون اقبال را نمی توان یافت که آثارش، نموداری زنده از اندیشه و وحدت جهان اسـلام باشد. از نظر او، عشق به پیامبر اعظم صـلی الله علیه و آله می تواند زمینه معنوی مناسبی برای اتحاد مسـلمانان جهان قرار گیرد. او بر این باور است که نشـر اسلام با برداشتن مرزهای قومیت و میهن، به سهولت امکان پذیر است و این امر می تواند مقدمه ای برای وحدت همه مسلمانان جهان باشد. اینک چند

نمونه از شعرهای اقبال لاهوری:

چیست ملت؟ ای که گویی: لا اله!

با هزاران چشم بودن یک نگاه

اهل حق را حجت و دعوا یکی است

خیمه های ما جدا، دل ها یکی است

ذره ها از یک نگاهی؛ آفتاب

یک نگه شو تا شود حق، بی حجاب

یک نگاهی را به چشم کم مبین

از تجلی های توحید است این

ملتی چون می شود توحید مست

قوت و جبروت می آید به دست

روح ملت را وجود از انجمن

روح ملت نیست محتاج بدن

مرده ای؛ از یک نگاهی زنده شو

بگذر از بی مرکزی، پاینده شو

وحدت افکار و کردار آفرین

تا شوی اندر جهان، صاحب نگین

* * *

ای اسیر رنگ، پاک از رنگ شو

مؤمن خود، کافر افرنگ شو

رشته سود و زیان در دست توست

آبروی خاوران در دست توست

این کهن اقوام را شیرازه بند

رایت صدق و صفا را کن بلند

اهل حق را زندگی از قوّت است

قوّت هر ملت از جمعیت است

رای بی قوت، همه مکر و فسون

قوّت بی رأی، جهل است و جنون

سوز و ساز و درد و داغ از آسیاست

هم شراب و هم اياغ از آسیاست

عشق را ما دلبری آموختیم

شیوه آدم گری آموختیم

هم هنر، هم دین ز خاك خاور است

رشك گردون، خاك پاك خاور است

وانمودیم آنچه بود اندر حجاب

آفتاب از ما و ما از آفتاب

هر صدف را گوهر از نیسان ماست

شوکت هر بحر از توفان ماست

روح خود در سوز بلبل دیده ایم

خون آدم در رگ گل دیده ایم

زد نخستین زخمه بر تار وجود

داشتیم اندر میان سینه، داغ

بر سر راهی نهادیم این چراغ

ای امین دولت تهذیب و دین

آن ید بیضا بر آر از آستین

خیز و از کار امم بگشا گره

نشئه افرنگ را از سر بنه

نقشی از جمعیت خاور فکن

واستا خود را ز دست اهرمن

* * *

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما

ای جوانان عجم، جان من و جان شما!

غوطه ها زد در ضمیر زندگی اندیشه ام

تا به دست آورده ام افکار پنهان شما

مهر و مه دیدم، نگاهم برتر از پروین گذشت

ریختم طرح حرم در کافرستان شما!

تا سنانش تیزتر گردد، فرو پیچیدمش

شعله ای آشفته بود اندر بیابان شما

فکر رنگینم کند نذر تهی دستان شرق

پاره لعلی که دارم از بدخشان شما

می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند

ص: ۲۵

دیده ام از روزن دیوار زندان شما

حلقه گرد من زنید ای پیکران آب و گل

آتشی در سینه دارم از نیاکان شما

* * *

ای غنچه خوابیده چو نرگس نگران خیز

کاشانه ما رفت به تاراج غمان خیز

از ناله مرغ چمن، از بانگ اذان خیز

از گرمی هنگامه آتش نفسان خیز

از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز!

از خواب گران خیز!

خورشید که پیرایه به سیمای سحر بست

آویزه به گوش سحر از خون جگر بست

از دشت و جبل قافله ها رخت سفر بست

ای چشم جهان بین به تماشای جهان خیز

از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز!

ص: ۲۶

از خواب گران خیز!

خاور همه مانند غبار سر راهی ست

یک ناله خاموش و اثر باخته آهی ست

هر ذره این خاک گره خورده نگاهی ست

از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز

از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز!

از خواب گران خیز!

دریای تو دریاست که آسوده چه صحراست

دریای تو دریاست که افزون نشد و کاست

بیگانه آشوب و نهنگ است، چه دریاست!

از سینه چاکش صفت موج روان خیز

از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز!

از خواب گران خیز!

این نکته، گشاینده اسرار نهان است

ملک است تن خاکی و دین؛ روح روان است

تن زنده و جان زنده ز ربط تن و جان است

باخرقه و سجاده و شمشیر و سنان خیز

از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز!

از خواب گران خیز!

ناموس ازل را تو امینی، تو امینی!

دارای جهان را تو یساری، تو یمینی

ای بنده خاکی تو زمانی، تو زمینی

صهبای یقین در کش و از دیرِ گمان خیز

از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز!

از خواب گران خیز!

فریاد ز افرنگ و دل آویزی افرنگ

فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ

عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنگ

معمار حرم! باز به تعمیر جهان خیز!

از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز!

از خواب گران خیز!

۳. جلوه های اجتماعی اتحاد ملی در شعر پروین اعتصامی گذر کنیم ز سر چشمه ای به جوی و جری[1]

اشاره

۳. جلوه های اجتماعی اتحاد ملی در شعر پروین اعتصامی گذر کنیم ز سر چشمه ای به جوی و جری(۱)

پروین اعتصامی را در شعر فارسی، «استاد مناظره» نامیده اند. هر چند پروین در شعر، پیرو سبک خراسانی و استادانی چون ناصر خسرو است، به دلیل نوع گفتار و استفاده از مفاهیم اجتماعی و... در قالب تمثیل، تشبیه، کنایه، استعاره و همچنین کاربرد عنصر «روایت»، به زبان خاص خود دست یافته و زیباترین و پرمحتواترین مفاهیم اجتماعی و سیاسی عصر خود را در آثارش گنجانده است.

دیوان شعر پروین، از مفاهیمی چون هم دردی با قشرهای محروم جامعه و مبارزه با ستم حاکمان وقت سرشار است. از نظر پروین، اتحاد ملی، با از بین رفتن فاصله طبقاتی بین فقیر و غنی در جامعه امکان پذیر است. قطعه زیر، نمونه ای آشکار از شعرهای اندیشمندانه اوست:

مناظره

شنیده اید میان دو قطره خون چه گذشت

گه مناظره یک روز بر سر گذری؟

۱- دیوان پروین اعتصامی، تهران، حافظ نوین، چ ۱، ص ۵۳۰.

یکی بگفت: به آن دیگری، تو خونِ که ای؟

من اوفتاده ام اینجا ز دست تاجوَری

بگفت: من بچکیدم ز پای خار کنی

ز رنج خار که رفتش به پا چو نیشتری

جواب داد: زیک چشمه ایم هر دو، چه غم

چکیده ایم اگر هر یک از تن دگری

هزار قطره خون در پیاله یک رنگند

تفاوت رگ و شریان نمی کند اثری

ز ما دو قطره کوچک چه کار خواهد خاست

بیا شویم یکی قطره بزرگ تری

به راه سعی و عمل با هم اتفاق کنیم

که ایمنند چنین رهروان ز هر خطری

در اوفتیم ز رودی میان دریایی

گذر کنیم ز سر چشمه ای به جوی و جری(۱)

ص: ۲۹

۱- دیوان پروین اعتصامی، تهران، حافظ نوین، چ ۱، ص ۵۳۰.

فصل سوم: جلوه های سیاسی و اجتماعی اتحاد ملی و انسجام اسلامی در ادبیات پایداری ایران، عراق و فلسطین

۱. جلوه های اجتماعی و سیاسی اتحاد ملی و انسجام اسلامی در ادبیات انقلاب اسلامی ایران

اشاره

در ادبیات دفاع مقدس که در دو دهه اخیر به رشد و بالندگی رسیده است، در حیطه ی شعر و نثر (نثر ادبی و ادبیات داستانی) آثار درخور تأملی دیده می شود تا بدانجا که برخی از این آثار را می توان از برترین آثار ادبی معاصر فارسی به شمار آورد.

در ادبیات دفاع مقدس که زیرمجموعه ادبیات دینی و حماسی است، مفاهیم گوناگونی گنجانده شده است که از آن جمله می توان به مفهوم «اتحاد» و «وحدت» رزمندگان مسلمان برای پیروز شدن بر دشمن متجاوز اشاره کرد.

مفهوم دفاع از «میهن» در این آثار، با مفاهیم دینی ـ مذهبی همراه بوده، به گونه ای که این دو مفهوم (دفاع از میهن و باورهای اسلامی) با یکدیگر در آمیخته و عنصری جدانشدنی از بافت ادبیات دفاع مقدس را تشکیل داده اند.

اینک نمونه هایی از شعر و نثر ادبی دفاع مقدس را درباره موضوع اتحاد ملی و انسجام اسلامی می آوریم.

ص: ۳۰

شعر دفاع مقدس همراه با یاران

زنده یاد محمدرضا آغاسی

من و یارانم از طایفه مرگیم

به بیابان جنون، صحن و سرا داریم

چنگ بر دامن چنگی تپش آلوده

پای در عزمی بی چون و چرا داریم

جاده بر جاده روان شد ز عبور ما

پای از جاده کشیدن ز فتوّت نیست

گر شود خالی این ره، ز حضور ما

بی گمان در رگ ما خون مروت نیست

سال ها در سفر خویش نفرسودیم

پس از این نیز در این جاده نفرساییم

کس شنیده است دمی لغزش کارون را؟

جاده را پیش کش جاده، نفرماییم!

تیغ اگر بارد از ابر به جای آب

ما کویریم و بر آن سینه سپر داریم

تیر اگر بارد از دامنه مهتاب

سپری در خورش از جنس جگر داریم

ص: ۳۱

پیر ما گفت که: نیرنگ خدا داریم

کوه صبریم که سرچشمه آشوبیم

خصم اگر صخره شود، موج برافشانیم

به سرآسیمگی اش صاعقه می کوبیم

پیر دریادل ما در دم آخر نیز

گفت: این سیل، مبادا ز خروش افتد

سیل اگر ماند، مگو سیل، که مرداب است

سیل مردابی، بهتر که ز جوش افتد

مدرسه عشق

عباس براتی پور

بیا به مدرسه عشق ثبت نام کنیم

زلال زمزمه عاشقان به جام کنیم

طریق بندگی عشق را ز سر گیریم

به رغم رأی فرومایگان قیام کنیم

بسیجانه به قلب سپاه شب بزنیم

به چشم شب زدگان، خواب را حرام کنیم

سحر به محضر سرخ سپیده ره یابیم

به شهد روشن خورشیدیان سلام کنیم

به دجله، هُرم عطش از گلو فرو ریزیم

به هدم فرقه دجّال اهتمام کنیم

نگاه قافله دل به سوی کرب وبلاست

سفر به جانب آن خاک سرخ فام کنیم

هنوز زخمی تیغ شب است پیکر صبح

به انتقام، برون تیغ از نیام کنیم

پی نیاز به درگاه بی نیاز رویم

دعا به حضرت نورانی امام کنیم

قامت رایت

پرویز بیگی حبیب آبادی

ناگهان چله کشیدند دلیران

سینه خصم دریدند دلیران

در تب حادثه راندند سواران

شعر این قافله خواندند سواران

شعر این قافله، رزم است برادر

عزم این قافله جزم است برادر

خون بجوشید، چه خون؟ خون حسینی

چاوش قافله عشق، خمینی

همه دشت، لگدکوب سواران

همه جا عزم میان بستن یاران

جان گرفته است به آوای دلیران

واژه سرخ پر آوازه ایران

تیغ مان در تن خصم است هماره

خاکمان مدفن خصم است هماره

پیش گامان کفن پوش رهایی

پر کشیدند به آغوش رهایی

بوسه باد به رخساره رایت

کرده است از تپش عشق حکایت

قامت رایت افراشته را بین

شوکت بزم به پا داشته را بین

سرو دل را ز خزان باک نباشد

مرگمان باد گر این خاک نباشد

هم صدا با هم برخیزید

سید حسن ثابت محمودی (سهیل)

به هم صدایی هم مؤمنانه برخیزید

به موج خیز خطر ز بن میانه برخیزید

چون آذرخش به امید پرتو افشاندن

ز نرم بستر ابر شبانه برخیزید

نثار مقدمتان باد خون سبز بهار

هلا چو چلچله ها ز آشیانه برخیزید

مرد جنگ

محمدتقی پورمتقی (م.پاسدار)

بزن ساز آتش به گاه نبرد

که رقاص خون برنشیند به گرد

به مردی فکن ناله در جان شب

به جانش بزن شعله سوز و تب

شراری ز دل کن سوی آسمان

به گردی فکن شیر را در قفس

هم از دشمن دین برآور نفس

بزن سینه بر سنگ زور آزمای

به رو در فکن خصم را زیر پای

به خنجر، جگر خواره را دل بدر

به خاک افکن و خاک ریزش به سر

به شبگیر کن حمله ای رعدگون

بسوزان ز ین، ریشه خصم دون

کمین گاه را بهرشان گور کن

سرسرِ سر کشان از بدن دور کن

چو دشمن کند حیله، گاه نبرد

بزن حیله ای بهتر از آن شگرد

به یک نعره دشمن شود در فرار

هجومی اگر، جمع شان تار و مار

گر از کار افتد به میدان تفنگ

فرو کن به دل، خصم را تیز چنگ

گر از هر طرف تیر بارد، چه باک

سپر شد تو را دل، دل چاک چاک

به باد هوا ده سر سرکشان

تن بی سر خصم، او را نشان

صلای ظفر ساز کن با خروش

که از هر رگی، خون بیاید به جوش

هلا! رهرو راه سرخ حسین

هلا! پیرو خط پیر خمین

کشد کربلا انتظار تو را

« به مژگان بروبد غبار تو را »

هلا! رو نما سوی کرب و بلا

به قدس عزادار، راهی گشا

به سنگر بخوان شعر خون با تفنگ

الا مرد جنگیم، جنگیم، جنگ

ص: ۳۶

سنگر نصر من الله

زنده یاد سید حسن حسینی

ای زده شعله به شب، بارقه باورتان

پیش تا صبح ظفر، دست خدا یاورتان

سینه سرخان مهاجر به شما رشک برند

که شفق وام گرفته است ز بال و پرتان

دلتان چشمه جوشنده ایمان و یقین

رود همواره خروشان شرف؛ پیکرتان

ای همه حامی اسلام، به هنگام نبرد

عرشیان بال گشایند فراز سرتان

تیغ نان دست نوازش به سر خصم کشد

بوسه بر گردن کفار زند خنجرتان

خود به هنگامه پیکار چه تدبیر کند

گر فراری نشود دشمن بدگوهرتان؟

دل مهدی ز هدایای شما روشن باد

هم از این رزم الهی، دل پیغمبرتان

در شما فتنه خناس ندارد اثری

رهبرتان ،« حق روح خدا » تا بود آیت

بانگ تکبیر شما، مژده فتحی است قریب

تا دژ نصر من الله بود سنگرتان

یک رنگی

عبدالرضا رضایی

مرا دوباره تلاوت کن!

که خاطرات خوش دارم

چه روزهای شگفتی بود

پر از شکوفه و زخم

که در نهایت یک رنگی

به لحن دلکش گل

با گلوله می خواندیم

بیا به زمزمه برگردیم

به ابتدای خدا در خود

چه زخم های گلی داریم!

بیا دوباره تلاوت کنیم گل ها را!

با تو می مانیم

زنده یاد عزیزالله زیادی

چو سرو سبز، هم آواز با تو می مانیم

پر از طراوت پرواز با تو می مانیم

به نیل حادثه با خاطری رها از موج

کنار راحت اعجاز، با تو می مانیم

ص: ۳۸

زمین به نام تو می خواند از عنایت حق

در اقتدای تو هم ساز با تو می مانیم

اگر جهان به علیه تو متحد گردند

میان آتش و خون باز با تو می مانیم

به سپاس خدای بی همتا « امام گل »

چو طور قلب تو هم راز با تو می مانیم

کلید کعبه به دستان بت شکن باید

به فتح کعبه هم آواز با تو می مانیم

« ما » مرز بی کرانه

محمود شاهرخی

بیا که ملک جنون، مرز بی کرانه ماست

گذشت نوبت مجنون، زمان، زمانه ماست

به روز حادثه، آن سهمگین سوارانیم

« که توسنی چو فلک، رام تازیانه ماست »

طنین نغمه ما در فلک چنان پیچد

که زهره مست ز گلبانگ عاشقانه ماست

سرود فتح بخوانید، زانکه پیک ظفر

ز گرد راه درآمد، در آستانه ماست

دگر ز همت فرهاد و کاوه، قصه مخوان

که نقل مجلس آزادگان فسانه ماست

عقاب وار، به چنگال پر توان بدریم

گلوی جغد، که خواهان آشیانه ماست

چو بحر از دل پر شور خود برون فکنیم

خسی که بر زبر موج بی کرانه ماست

شهید دوست نگردد فنا به مذهب عشق

که خط لوح بقا نقش جاودانه ماست

نهال گلشن این انقلاب پر ثمریم

که دشنه جگر خصم، هر جوانه ماست

چه باک کشتی ما را ز موج خیز خطر؟

« از آنکه نوح در این ورطه در میانه ماست »

اگرچه عامل بیگانه در لباس نفاق

به کار فتنه گری در حریم خانه ماست

ز تیر حادثه، ما را به دل هراسی نیست

که نوش داروی هر زخم در خزانه ماست

بهار است و هنگام گل چیدن من

زنده یاد سپیده کاشانی

به خون گر کشی خاک من، دشمن من!

بجوشد گل اندر گل از گلشن من

تنم گر بسوزی، به تیرم بدوزی

جداسازی ای خصم! سر از تن من

کجا می توانی ز قلبم ربایی

تو عشق من و میهن من؟

مسلمانم و آرمانم شهادت

تجلی هستی است جان کندن من

مپندار این شعله افسرده گردد

که بعد از من افروزد از مدفن من

نه تسلیم و سازش، نه تکریم و خواهش

بتازد به نیرنگ تو، توسن من

کنون رود خلق است دریای جوشان

همه خوشه خشم شد، خرمن من

من آزاده از خاک آزادگانم

گل صبر می پرورد دامن من

جز از جام توحید هرگز ننوشم

زنی گر به تیغ ستم، گردن من

بلند اخترم، رهبرم، از ره آمد

بهار است و هنگام گل چیدن من

قافله عشق

عباس کی منش (مشفق کاشانی)

ص: ۴۱

فلک، رکاب کش آفتاب رای شماست

ظفر، سمند سحرخیز بادپای شماست

شب از ترانه سفر کرده است و صبح امید

گشوده شهپر زرین به راستای شماست

به جبهه های شکوه آفرین، به چرخ بلند

طنین قافله عشق، از درای شماست

هزار چشمه خونین، ز کربلای حسین

گشوده دیده کارون، به کربلای شماست

امام حاضر غایب، بر آستانه نور

در انتظار طلوع شهاب زای شماست

جهان خفته برآمد ز خواب بیهوشی

به گوش، منتظر فتح نینوای شماست

از آسمان فضیلت کشیده سر، خورشید

نماز برده، به خوش قامت رسای شماست

به سوی اهرمنان شعله افکنید ز خشم

به جنگ، یاور یاری رسان، خدای شماست

قسم به خون شهیدان که دیده روشن از اوست

جهان در آینه از خاک سرمه سای شماست

صفا به صدق اگر هست، در صفای شما

وفا به عهد اگر هست در وفای شماست

دمی ز پا ننشینید چون دو دست امام

به عرش بر شده هر شب، پی دعای شماست

ما ایستاده ایم

زنده یاد محمدعلی مردانی

ما راست قامتان که به پا ایستاده ایم

تا محو شرك و ظلم و جفا ایستاده ایم

تا دفع جور و فتنه به فرمان کردگار

با عزم استوار به پا ایستاده ایم

بستیم چون ز روز اول دل به مهر دوست

تا عهد خود کنیم وفا ایستاده ایم

ما راهیان کعبه عشقیم و زین طریق

تا فتح قدس و کربلا ایستاده ایم

تا جان خویش در ره جانان فدا کنیم

چون یاوران خون خدا ایستاده ایم

شد راست نخل قامت حق باوران ز شوق

گفت که: ما ایستاده ایم « پیر عشق » چون

قامت به زیر بار ستم خم نمی کنیم

در سنگر مبارزه تا ایستاده ایم

ماییم شمع بزم دل افروز اهل دل

خندان به لال زار ولا ایستاده ایم

آریم تا نماز به جا در حریم عشق

ایستاده ایم « روح خدا » ما در کنار

روزی که پا به عرصه محشر نهند خلق

ایستاده ایم « آل » ما در پناه

ساغر ز دست ساقی کوثر گرفته ایم

خرم، کنار آب بقا ایستاده ایم

از کرامت عشق است کاین چنین « مردانی »

چون کوه استوار، به جا ایستاده ایم

با گل دان های شکسته

محمدرضا مهدی زاده

در دامنه نگاه تو

همراه با پرنده هایی زلال

آوازخوان

از محله ابرها

گذشتیم

با دست هایی کبود

طنین ترانه دریا را

بر سقف دنیا نوشتیم

و در تالارهای آفتابی آسمان

با نخستین انسان

آشنا شدیم با نخستین صدا

ماه بر شانه تپه ها

خواب بود

حنجره هایمان

از پرسشی غریب می سوخت

سطر سطر خیابان ها

لبریز از سیاه مشق سراب بود

ما با تو

در باغ های آتش روییدیم

و در کنار پرچین های باران خورده

برای درختان شهید

شعر خواندیم

و از پشت شیشه های تشنه

روح آبی نیلوفر را

لمس کردیم

ما در کلبه های ساده دل تنگی

زیستیم

ما با همه گل دان های شکسته

گریستیم

ص: ۴۵

در باران نیزه ها

به عشق پناه بردیم

به اشک، به آه

به عاشقانی که یک روز

در داغ ترین تنهایی

خرقه خود را

به راه بخشیدند

...

برزگر دشت نوبهار

مرتضی نوربخش

حریم حرمت گل را چو پاسدار شدیم

بلند سرو سرافراز روزگار شدیم

بزرگ مزرعه عشق را نشا کردیم

به عهد آب چو دارای اعتبار شدیم

علم به دوش گرفتیم و در رکاب بهار

چو سبزه، نهضت گل را طلایه دار شدیم

شکوه رویش گل های باغ را دیدیم

زبس که برزگر دشت نوبهار شدیم

به لطف عشق، بهار از پی بهار شکفت

به پای عشق چو آلاله پایدار شدیم

به یک اشارت خورشید در صحاری شب

ص: ۴۶

سمند سرکش مهتاب را سوار شدیم

دلاورانه گذشتیم از معابر فتح

به فصل حادثه تا مرد کارزار شدیم

شراب صبح ز جام سپیده نوشیدیم

چو شمع روشن شب های انتظار شدیم

امام عشق به ما درس بردباری داد

ز هجر لاله رخان گرچه بی قرار شدیم

به لحظه لحظه دیدار دوست دل بستیم

دمی که در حرم عشق ماندگار شدیم

دوزخ و درخت گردو

زنده یاد سلمان هراتی

ای ایستاده در چمن آفتابی معلوم

وطن من!

ای تواناترین مظلوم

تو را دوست می دارم!

ای آفتاب شمایل دریادل

و مرگ در کنار تو زندگی است

ای منظومه نفیس غم و لبخند

ای فروتن نیرومند!

ایستاده ایم در کنار تو سبز و سربلند

دنیا و دوزخ اشباح هولناک است

و تو آن درخت گردوی کهن سالی

و بیش از آنکه من خوف تبر را نگرانم

تو ایستاده ای

بگذار گریه کنم

نه برای تو

که عشق و عقل در تو آشتی کرده اند

که دست های تو سبز است

و آسمان تو آبی

و پسران تو

مردان نیایش و شمشیرند

و مادران صبوری داری

و پدرانی به غایت، جرئتمند

و جنگل هایی در نهایت سبزی و ایستادگی

و دریاهایی

با جبروت عشق هم آهنگ

نه برای تو

که نام خیابان هایت را شهیدان برگزیده اند

دوست دارم تو را

آن گونه که عشق را

دریا را

ص: ۴۸

آفتاب را

...

ای چشم انداز روشن خدا

در کجای جهان

این همه پنجره برای تنفس باز شده است

من از تو برنمی گردم تا بمیرم

وقتی خدا رحمت بی منتهایش باریدن می گیرد

می گویم شاید

از تو تشنه تر نیافته است

تو را دوست دارم

و بهشت زهرایت را

که آبروی زمین است

و میدان های تو

که تراکم اعتراض را حوصله کردند

و پشت بام های تو که مهربان شدند

بسازم « کوکتل مولوتف » تا من

و درخت های تو که مرا استتار کردند

و مسجدهای تو

که مرا به دریا مربوط کردند

...

وطن من! آه، ای پوپک مؤدب

مظلومیت تو اجتناب ناپذیر است

ص: ۴۹

ای رویین تن متواضع

ای متواضع رویین تن

ای میزبان امام

ای پوریای ولی

ای طیب ای وطن من

درختان با اشاره باد

بر طبل جنگل سبز می کوبند

کباده بکش

علی را بخوان

صلوات بفرست

رباعی ها

همواره ستیزه با ستم، پیشه ماست

شمشیر شهاب شب شکن، تیشه ماست

ما منبع نور ناب بی پایانیم

خورشید، گلی ز باغ اندیشه ماست

محمدصادق جوادی

* * *

پیکار علیه ظالمان، پیشه ماست

جان در ره دوست دادن اندیشه ماست

هرگز ندهیم تن به ذلت، هرگز

در خون زلال کربلا ریشه ماست

محمدرضا سهرابی نژاد

* * *

در دایره بلا، بلی باید گفت

لبیک به نعره جلی باید گفت

ای صف شکنان مکتب ثارالله

جنگ شرف است، یا علی باید گفت

عزیزالله خدامی

* * *

خورشید علیه تیرگی آخت بسیج

بر لشکر خصم، بی امان تاخت بسیج

نارنجک دل به سمت دشمن انداخت

این گونه به کار عشق پرداخت بسیج

روزبه فروتن پی

* * *

کی غیرت مردانه ما بگذارد

دشمن به حریم خانه پا بگذارد

هر کس که قدم به خاک ما بگذارد

باید سر خویش را به جا بگذارد

محمدرضا سهرابی نژاد

آراسته با سلاح تکبیر شدیم

با عزم جوان، پیرو آن پیر شدیم

با مشت به جنگ کوه آهن رفتیم

با خون شکست شمشیر شدیم

محمد خلیل جمالی

* * *

تیغیم که بر فراز، رعب انگیزیم

هنگام فرود، خون دشمن ریزیم

بی پشت بود جوشن ما وقت نبرد

یعنی که: نیامدیم تا بگریزیم

محمدرضا سهرابی نژاد

* * *

ما مرغ سحرخوان شگفت آواییم

خونین پر و بالیم و شفق سیماییم

در معبر تاریخ، چو کوهی بشکوه

صدبار شکسته ایم و پا برجاییم

زنده یاد سیدحسن حسینی

* * *

سبزیم و شکوه سرو، در قامتان

سرخیم و حضور لاله ها آیتمان

بر تن، کفن است و باد از وادی عشق

ص: ۵۲

گل بوسه زند به گونه رایتمان

پرویز بیگی حبیب آبادی

* * *

نثر ادبی دفاع مقدس

تکلیف بسیجی انسان

ابوالقاسم حسین جانی

تکلیف بسیجی انسان، بسیج انسان هاست: جهت دادن، به دنیا، سمت دادن؛ به

عالم؛ و رو به قبله کردن جهان!

نباشی. همین که به نماز « جنگ » باشی و در « نماز » تو نمی توانی در

برخاسته ای؛ رویاروی « حرب » فرا می رسی، یعنی که به « محراب » برمی خیزی و به

شیطان های کوچک و بزرگ ... ...« شیطان » و با همه « بت » با همه « دروغ » با همه

شیطنت های ریز و دشت!

فتح دروازه های کلیدی جهان

اشاره

سید ضیاءالدین شفیعی

(به یاد روز فتح خرمشهر)

باز غزل خوانان حماسی خط اول خورشید، در هودجی از نور به عزم حمله بر

شب، آرام و سینه خیز، دشت کربلای جنوب را در نوردیدند و رنگ خون را از

چهره خرم ترین شهر جهان پاک کردند.

آنها معرکه های نبرد عاشورایی ما را با اصغرها و اکبرها و مظاهرها و

عباس های تازه ای آراستند که مشک بر زمین مانده صداقت را به خیمه های تشنه و

مظلوم اسلام ناب محمد ی (ص) می رساند و سرهای بریده غیرت و مردانگی

فرزندانمان را برای همیشه دارالشفای آزادگان جهان می کرد.

ص: ۵۳

آنها بال در بال فرشتگان خدا تا سرزمین های ملکوت فرا رفتند و نوید فتح

دروازهای کلیدی جهان را که به افتخار بوسه ای از امام (ره) بر بازو داشتند، بر

پیشانی بلند تقدیر خویش نوشتند.

۲. جلوه های سیاسی اتحاد ملی در شعر پایداری فلسطین و عراق

اشاره

فلسطین سال هایی طولانی است که زخم عمیق اش را بر دوش می کشد و ساکنان خویش را آواره و به خاک و خون غلتیده می بیند. بدین سان است که «وطن» و «وطن دوستی» و به تبع آن، «اتحاد ملی» و «انسجام اسلامی»، مدت های مدیدی است که در فلسطین و نزد فلسطینی ها معنای حقیقی خود را باز یافته است.

شاید ضرورت اتحاد مسلمانان جهان در این دیار آغشته به خون و در کشورهای زخم خورده ای چون، لبنان، عراق، افغانستان و... بیشتر و پیشتر از دیگر سرزمین های اسلامی حس می شود و این امر می تواند زمینه ای برای شکوفایی ادبیات و شعر مقاومت (پایداری) را در این سرزمین ها فراهم آورد.

محمود درویش

محمود درویش، شاعری است که در کنار کار هنری، در سیاست، بسیار فعال است. او یکی از چهره های برتر شعر معاصر فلسطین است. از این شاعر مبارز فلسطین تاکنون مجموعه شعرهای گوناگونی چاپ و منتشر شده است. از مجموعه شعر گنجشکان در الخلیل می میرند، بخشی از شعر «صبح به خیر ماجد»(۱) را

ص: ۵۴

۱- ماجد، یکی از شخصیت های فلسطینی است که در دهه پیش به دست مزدوران اسرائیل در شهر رم ترور شد.

برگزیده ایم که شاعر در آن، در کنار به تصویر کشیدن رنج های وطن اشغال شده اش، از اتحاد و مبارزه سخن می گوید.

...

هنگامی که دستگیرم کردند،

شهیدان

وطن گم شده در پیکرشان را

خورشید و آب می نامیدند

و برای سربازها آواز می خواندند...

اکنون تمام کلمات

و شعارهایمان را می شناسیم

خورشید ما تواناتر از شب است

و تمام شهیدان، امروز

چون شب و درفش و آب می رویند

و می آیند

می آیند

می آیند... از

عزّ الدین المناصره

عزّ الدین المناصره در روستایی نزدیک شهر الخلیل به دنیا آمد. خانواده اش برای گرامی داشتن نام و یاد شیخ عزالدین قسام، او را عزالدین نام گذاشتند. وی دکترای ادبیات تطبیقی دارد و یکی از ده شاعر برتر امروز فلسطین است.

از این شاعر مبارز فلسطینی تاکنون مجموعه شعرهای گوناگون چاپ و منتشر

شده است که برخی عبارتند از: «انگورهای الخلیل»، «خروج از بحر المیت»، «جز زیتون کسی مرا نمی فهمد»، «جفرا» و «شبانی های کنعان».

از کتاب صبر ایوب، بخشی از شعر «باجس ابوعطوان درخت انگور می کارد» و بخشی از شعر «یکی از کنعانیان» را برگزیده ایم که شاعر در آن، مبارزه تا سرحد مرگ را در اتحادی مقدس فریاد می زند:

ما صدای آغشته به خون

و اندوه تا سر حد نخاعیم

ما شعله قبیله هاییم

ما کسانی هستیم

که برای این خیابان ها

و شهرهای خدانشناس

کتاب می خوانیم

ما اندوه گرسنگانیم

ما این روزگاریم

که بر شما سرک کشیده است

ما سراج قبایلیم

ما پرتویم.

* * *

ستاره نخست گفت:

پرچم سپیدت را بالا ببر.

دوم گفت: از آتش دشمن نجات می یابی

اما تو جوان مرد بودی

چونان صحرای شنی

جوان مرد

چون کوهی استوار

فرسنگ ها راه پیمودی

...

بوی وزشی عربی

از شن های ساحل آمد

و تو نارنجک انداختی

تا به دریای زخمی غربی برسی

کبوتران در رفت و آمد

تو آواز می خواندی:

غزه؛ خانه من

غزه؛ آواز من است

...

گریبان می درم

شیون می کنم

اگر پرچم ها را

در شن فرو کنند

اگر نان یتیمان را بخورند

...

اما تو ایستاده ای

ص: ۵۷

تیرباری در دست

تا تشنگان را سیراب کنی.

شعرهایت را

در غزه دزدیدند

وطنم!...

فدوی طوقان

خانم فدوی طوقان، بلندآوازه ترین شاعره فلسطین است. او در سال ۱۹۲۰ در شهر نابلس در کرانه باختری رود اردن زاده شد. از این شاعره مبارز فلسطینی، مجموعه شعرهای متعددی چاپ و منتشر شده است. اینک بخشی از شعر «نمی گویم» از کتاب «جشنواره اندوه» را برگزیده ایم که در آن مضمون اتحاد و قیام علیه اشغالگران وطن (فلسطین) به طور کامل مشهود است.

...که تو طلایه دار ما

و ما قشون تو

قیام و خشم و رزم ما را

آسودگی هرگز

که در این میدان

پیشانی را، هرگز

خستگی در نمی گیرد.

از پا نمی نشینیم

از پا نمی نشینیم

ص: ۵۸

فصل چهارم: همراه با برنامه سازان

آنچه در این مجموعه، گردآوری شده، از نمونه های آثار ادبیات فارسی و عربی (ترجمه) در موضوع «اتحاد ملی و انسجام اسلامی» است و می تواند در برنامه های ادبی یا بخش های (آیتم های) برنامه های گوناگون صدا و سیما گنجانده شود.

بخشی از نوشتار این کتاب را که برگرفته از متون کهن فارسی مانند کلیله و دمنه است، می توان در برنامه های خاص ادبیات به کار برد. بخشی دیگر مانند قصص قرآن را در برنامه های معارف می توان جای داد. از بخشی دیگر چون ادبیات پایداری فلسطین و اتحاد در شعر عصر مشروطه در برنامه های سیاسی ـ ادبی و از ابیات دفاع مقدس در برنامه های هفته دفاع مقدس، برنامه های ادبی و بسیج و... استفاده کرد.

حتی از برخی متن های ادبی، برای مسابقه های رادیویی و تلویزیونی می توان پرسش طرح کرد که چند نمونه از آن پرسش ها عبارتند از:

۱. این بیت ها که به اتحاد ملی و انسجام اسلامی اشاره دارند، متعلق به کدام شاعر انقلاب است؟

«شط خونین، براق رهامان

سدرها، سدره المنتهامان

...

تیغ لا بر سر من نهادیم

ما شنیدیم و گردن نهادیم

...

ما نه عهد و نه بیعت شکستیم

عرض لشکر کن اینک که هستیم»

الف) علی رضا قزوه

ب) عبدالرضا رضایی نیا

ج) علی معلم دامغانی

د) سیدحسن حسینی

۲. قصه کاوه آهنگر و ضحاک ماردوش در ادبیات فارسی به کدام یک از این گزینه ها دلالت دارد؟

الف) اتحاد ملی

ب) پهلوانی

ج) عاقبت ظلم

د) هر سه مورد

۳. کدام یک از این مضمون ها از شاخص های اصلی محتوای شعر اقبال لاهوری به شمار می روند؟

الف) اتحاد مسلمانان

ب) روایت

ج) عرفان

د) عشق

ص: ۶۱

کتاب نامه

۱. از روزنه ماه (مجموعه رباعی دفاع مقدس)، به کوشش: روزبه فروتن پی، تهران، خورشید باران، چاپ اول، ۱۳۸۴.

۲. اعتصامی، پروین، دیوان شعر، با مقدمه: محمدتقی بهار، تهران، نگاه، چاپ دوم، ۱۳۸۴.

۳. اقبال لاهوری، محمد، دیوان شعر، با مقدمه: سید علی خامنه ای، عبدالحسین زرین کوب، محمد ریاض، جاوید اقبال و علی اکبر بهداروند، تهران، زوار، چاپ اول، ۱۳۸۲.

۴. البیاتی، عبدالوهاب، ماه شیراز، ترجمه: عبدالرضا رضایی نیا، تهران، نشر مزامیر، چاپ اول، ۱۳۷۶.

۵. القیسی، محمد، وضوی خون، ترجمه: موسی بیدج، تهران، دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه هنری، چاپ اول، ۱۳۷۵.

۶. المناصره، عزالدین، صبر ایوب، ترجمه: موسی بیدج، تهران، دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه هنری، چاپ اول، ۱۳۷۵.

۷. بلخی (مولوی)، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، بر اساس نسخه نیکلسون، تهران، نشر طلوع، چاپ هفتم، ۱۳۷۰.

۸. بهار، محمدتقی (ملک الشعرا)، دیوان شعر، تهران، امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۴.

۹. حسینی گیلانی، سید اشرف الدین، دیوان شعر نسیم شمال، با مقدمه: سعید نفیسی، تهران، مطبوعاتی حسینی، چاپ دوم، ۱۳۷۰.

ص: ۶۲

۱۰. دحبور، احمد، شب گرگ، ترجمه: موسی بیدج، تهران، دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه هنری، چاپ اول، ۱۳۷۵.

۱۱. درویش، محمود، گنجشکان در الخلیل می میرند، ترجمه: موسی بیدج، تهران، حوزه هنری، چاپ اول، ۱۳۷۴.

۱۲. سعدی، مصلح الدین، گلستان، بر اساس نسخه: محمد علی فروغی، تهران، مژگان، چاپ پنجم، ۱۳۷۹.

۱۳. سعدی، مصلح الدین، بوستان، بر اساس نسخه محمد علی فروغی، تهران، مژگان، چاپ پنجم، ۱۳۷۹.

۱۴. سنایی غزنوی، حکیم ابوالمجدود بن آدم، دیوان شعر سنایی غزنوی، با تصحیح مدرس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۵۴.

۱۵. شهریار، سید محمدحسین، دیوان شعر، تهران، زرّین، نگاه، چاپ بیست و ششم، ۱۳۸۴.

۱۶. شیخ بهایی، کشکول، ترجمه و تحقیق: عزیز الله کاسب، تهران، گلی، چاپ ششم، ۱۳۷۹.

۱۷. صدای ما را از بهشت می شنوید... (دفاع مقدس در شعر شاعران گیلان)، به کوشش: فرامرز محمدی پور، تهران، نشر قو، چاپ اول، ۱۳۸۱.

۱۸. عارف قزوینی، ابوالقاسم، دیوان شعر به اهتمام: رضا زاده شفق، تهران، ۱۳۳۷.

۱۹. علی رضا، قزوه، قطار اندیمشک، تهران، لوح زرین، چاپ اول، ۱۳۸۴.

۲۰. عوفی، سدیدالدین محمد، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، (گزیده)، به کوشش: جعفر شعار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۳.

۲۱. غزل های باغ ارغوان، به کوشش: شیرین علی گل مرادی، تهران، خورشید باران، چاپ اول، ۱۳۸۴.

۲۲. فدوی طوقان، جشنواره اندوه، ترجمه: موسی بیدج، تهران، دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه هنری، چاپ اول، ۱۳۷۵.

۲۳. فرخی یزدی، محمد، دیوان شعر، با تصحیح و مقدمه: حسین مکی، تهران، جاویدان، چاپ اول، ۱۳۷۶.

۲۴. ماه نامه ادبی اشارات، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، قم، مرداد و آبان ۱۳۸۲، خرداد، مرداد، آذر و بهمن ۱۳۸۳، مرداد، شهریور، مهر و بهمن ۱۳۸۴، خرداد و تیر ۱۳۸۵.

۲۵. منشی، ابوالمعالی نصرالله، کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح: مجتبی مینوی، تهران، امیر کبیر، چاپ بیست و ششم، ۱۳۸۳.

۲۶. نیشابوری، ابواسحاق ابراهیم بن منصور بن خلف، قصص الانبیاء، به اهتمام: حبیب یغمایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.

۲۷. هم پای جلودار مجموعه شعر دفاع مقدس (۱۲)، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس، چاپ اول، ۱۳۷۸.

ص: ۶۴

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹